گذری بر زندگی ۲ دوست صمیمی، شهیدان هاشم کلهر و ابراهیم حسامی در گفت‌وگوی «جوان» با همرزمان‌شان

همرزمانی که در جانبازی و شهادت شبیه هم بودند

غلامحسین بهبودی

ششم اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات خیبر دو دوست و یار صمیمی کنار هم به شهادت رسیدند؛ هاشم کلهر معاون گردان مقداد از لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) و ابراهیم حسامی از نیروهای کادر این گردان، رزمندگانی بودند که در خلقیات، جانبازی و حتی شهادت، شباهت‌های زیادی با هم داشتند. در روزهای سرد اسفندماهی که یادآور حماسه‌آفرینی رزمندگان در جریان عملیات خیبر است، در گفت‌وگو با چند تن از اقوام و همرزمان این دو شهید، مروری کوتاه بر زندگی و دوستی جاودانه‌شان خواهیم انداخت.

شهید کلهر و شهید حسامی نفر دوم و سوم از سمت راست

عذابگاه

شهید هاشم کلهر متولد سال ۱۳۴۱ در شهرری بود. از آن جوان‌های ساده و بی‌آلایش جنوب‌شهری که از قدرت بدنی بالایی برخوردار بود. محمد کلهر برادر شهید می‌گوید: موقع انقلاب هاشم ۱۶ سال داشت اما از آن انقلابی‌های دوآتشه و بسیار فعال بود. علاوه بر شرکت در سخنرانی‌ها و راهپیمایی‌ها، قدرت بدنی بالایش باعث می‌شد در کارهای فیزیکی و عملیاتی هم حضور فعالی داشته باشد. چنانچه در تصرف پاسگاه دولت‌آباد و آرامگاه رضاشاه نقش بسزایی ایفا کرد. هاشم به آرامگاه رضاشاه می‌گفت «عذابگاه»!

رزمنده کاربلد

شهید ابراهیم حسامی متولد سال ۱۳۳۱ در تهران بود. ۱۰ سال قبل از هاشم به دنیا آمد اما سن و سال چیزی نبود که مانع دوستی عمیق این دو شود. یکی از همرزمان شهید حسامی می‌گوید: ابراهیم قبل از انقلاب مدتی به نیروی هوایی رفت اما از آنجا خارج شد و خدمت سربازی‌اش را انجام داد. در دوران انقلاب کسی که با حداقل‌های آموزش نظامی آشنایی داشت، از خیلی از انقلابی‌ها جلوتر بود. ابراهیم هم که سربازی‌اش را قبل از انقلاب گذرانده بود، از همان بدو پیروزی انقلاب به عنوان یک رزمنده کاربلد مطرح بود و از کردستان تا جبهه‌های جنوب، حضور پرشور و تاثیرگذاری داشت.

رفاقت در جبهه

شهید کلهر و شهید حسامی در جبهه با هم آشنا شدند و دوستی عجیبی رقم زدند. یکی از همرزمان این دو شهید می‌گوید: ابراهیم حسامی مدتی فرمانده جبهه بانسیران بود. شهید کلهر هم رزمندگی را از غرب کشور و حضور در کامیاران آغاز کرد. یک شباهت عجیب بین این دو، مجروحیت‌های زیاد و مشابه‌شان بود. شهید حسامی در همان جبهه بانسیران بر اثر اصابت گلوله خمپاره یک پایش را از دست داده بود. شهید کلهر هم که از مرحله سوم عملیات رمضان وارد کادر لشکر ۲۷ شده بود، از ناحیه پا مجروح شد. این مجروحیت باعث شد پای هاشم کمی کوتاه‌تر شود. مدتی فیزیوتراپی و درمان می‌کرد تا بتواند درست راه برود. البته هاشم کلهر غیر از پایش مجروحیت‌های متعدد دیگری هم داشت. یک بار نخاعش آسیب دید و بار دیگر موقع آموزش کار با نارنجک برای نجات جان چند بچه بسیجی، نارنجک ضامن کشیده را در آغوش گرفت که باعث قطع شدن یک دست و چند انگشت دست دیگرش شد.

خلقیات خاص

هاشم کلهر و ابراهیم حسامی خلقیات خاصی داشتند. شاید یکی از دلایل دوستی و رفاقت آنها همین خلقیات خاص بود. یکی از همرزمان شهید حسامی از خصوصیات اخلاقی او می‌گوید: داش ابرام (ابراهیم حسامی) احوالات خاصی داشت. در مدت دو سال سربازی، یک روز مرخصی نیامده بود. شهید حسامی با عصا و یک پا در عملیات‌ها حاضر می‌شد و کلاً احوالات خیلی خاصی داشت. با آن وضعیت جسمی در تمام عملیات‌های گردان شرکت می‌کرد. حتی در کوهستان‌های غرب هم پا به پای دیگر رزمنده‌ها صعود می‌کرد.

> شهید کلهر و شهید حسامی در جبهه با هم آشنا شدند و دوستی عجیبی رقم زدند. یک شباهت عجیب بین این دو، مجروحیت‌های زیاد و مشابه‌شان بود. شهید حسامی در جبهه بانسیران بر اثر اصابت گلوله خمپاره یک پایش را از دست داده بود. شهید کلهر هم که از مرحله سوم عملیات رمضان وارد کادر لشکر ۲۷ شده بود، از ناحیه پا مجروح شد

برادر شهید کلهر هم در مورد اخوی شهیدش می‌گوید: هاشم چهره‌ای خشن اما قلب مهربان داشت. یک شب که برای سرکشی به نیروها به محوطه مقر رفته بود، می‌بیند یک سرباز سر پست به خواب رفته است. آن شب هوا بسیار سرد بود و هاشم دور خودش پتویی پیچیده بود. دلش به حال سرباز می‌سوزد و او را بیدار می‌کند و می‌گوید: اخوی اگر بی‌حالی برو بخواب، من جای تو پست می‌دهم. سرباز تا چشم باز می‌کند و هیبت هاشم با محاسن بلند و پتوپیچ شده را می‌بیند فریادی می‌زند و از هوش می‌رود. وقتی به هوش می‌آید و می‌پرسند چه شد که از هوش رفتی؟ می‌گوید تا چشم باز کردم دیدم یک موجود خوفناکی جلویم ایستاده است. همه می‌خندند و بعد از آن دوستان نزدیک هاشم به شوخی او را هاشم خوفناک صدا می‌کردند.

نقطه شهادت

دوستی و رفاقت شهید کلهر و شهید ابراهیم حسامی باعث شده بود همیشه با هم باشند. این دو تصاویر زیادی با هم دارند و از عکس‌های‌شان نیز پیداست که چه انس و الفتی بین‌شان برقرار است. دوستی آنها در سراسر گردان مقداد و لشکر ۲۷ زبانزد بود اما این دوستی یک نقطه مشترک داشت و آن هم شهادت بود. یکی از همرزمان دو شهید تعریف می‌کند: شب عملیات خیبر وقتی شهیدان نوزاد و جزمانی، فرماندهان گردان از ابراهیم حسامی خواستند با نیروها به خط نرود، دلش شکست و گفت: «حالا ما شدیم نیروی اضافه گردان...!» بعد ادامه داد: «ما هم خدایی داریم اگر قسمت باشد من هم شهید می‌شوم.»

روز ششم اسفند ۱۳۶۲ در منطقه جفیر بودند که حاج‌همت برای گردان مقداد سخنرانی می‌کند و می‌رود. بعد از سخنرانی او هواپیمای عراقی منطقه را بمباران می‌کند که هاشم کلهر، ابراهیم حسامی، رضا هاشمی و حسین محمدی همگی در کنار هم به شهادت می‌رسند.

گفت‌وگو

صغری خیل‌فرهنگ

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید تازه تفحص شده علی‌محمد ترک

۳۳ سال گذشت و هنوز ۱۶ ساله است

قرارمان این بود که با مکینه حاجی‌بند، مادر شهید علی‌محمد ترک گفت‌وگوی تلفنی داشته باشیم اما پیری و فراموشی مادر شهید سعادت این همکلامی را از ما گرفت و ما با خواهر شهید همکلام شدیم؛ خواهری که به گفته خودش بعد از ۳۳ سال داغ شهادت برادر برایش زنده شده است. خواهری که از تنها یادگاری‌های شهید و دستخط‌های جا مانده از او بعد از ۳۳ سال برایمان روایت کرد. شهید علی‌محمد ترک از تیپ ۵۷ حضرت ابوالفضل(ع) به جبهه اعزام و سال ۱۳۶۴ در منطقه چنگوله و در سن ۱۶ سالگی مفقودالاثر شد. پیکر این شهید بعد از ۳۳ سال تازه به آغوش خانواده برگشته است.

قدرعنا

اهل دورود هستیم و شش برادر و خواهر. علی‌محمد آخرین فرزند خانواده بود که در ۱۶ سالگی به جبهه رفت. چهار سال در شهرستان دورود بسیجی بود و با همان سن کم تا صبح همراه با دوستانش کشیک می‌داد. برادرم بسیار مؤمن و شجاع بود. همین دو خصیصه او را به مرز شهادت رساند. پدرمان کارگر کارخانه سیمان دورود بود و همراه مادرمان به سختی بچه‌ها را بزرگ کرد. برادرم دانش‌آموز بود که عزم رفتن کرد. ما گفتیم هنوز سنی نداری که می‌خواهی بروی. گفت من قد بلندی دارم و توان جسمی زیادی دارم. زورم هم زیاد است. می‌توانم از کشورم و ناموسم دفاع کنم. هر قدر توان دارم برای دفاع از ناموس و کشورم هزینه می‌کنم. با همین حرف‌ها ما را راضی کرد و سال ۱۳۶۴ به جبهه رفت.

نشانی از یار

برادرم بعد از اینکه مدتی در جبهه‌ها حضور یافته بود در منطقه چنگوله به شهادت رسید اما خبر قطعی شهادت ایشان به ما داده نشد. سال‌ها بعد از شهادتش منتظر آمدنش بودیم. هر چه صبر کردیم و پیگیری بی‌نتیجه ماند. همه آزاده‌ها که به کشور بازگشتند ما متوجه شدیم که او شهید شده است. از آن به بعد تنها به دنبال نشانی از یار بودیم.

قاب عکس

هر بار که صدای در خانه می‌آمد مادر هراسان می‌گفت علی‌محمدم آمد یا وقتی ما را در حال زمزمه می‌دید می‌گفت شماها از علی‌محمد خبر دارید؟ خبر جدیدی شده است؟ اضطراب و نگرانی‌های مادرمان تمامی نداشت. چشمانش کم‌سو و کمرش خم شده بود. علی‌محمد به خواهرهایش احترام زیادی می‌گذاشت. خیلی حواسش به زندگی ما بود. شاید باورتان نشود با آن سن و سال کمی که داشت شب‌ها ساعت ۱۱، ۱۲ برف و باران هم برایش فرقی نمی‌کرد می‌آمد و به ما سر می‌زد و می‌گفت کم و کسری ندارید؟ وسایل گرم‌کننده دارید؟ زندگی‌تان بر وفق مرادتان هست؟ می‌گفت تا من هستم غصه هیچ چیز را نخورید. نمی‌دانید چه عزیزی را از دست دادیم. گفتنی نیست باید حسش کرد. حس زیبای برادرانه‌اش را باید با تمام وجود درک کنی. او بسیار مهربان بود. همیشه می‌گفت نوکر خواهرها هستم. با بچه‌های ما بسیار رفاقت می‌کرد. آن‌قدر رفیق خوبی بود که پسرم قاب عکس دایی شهیدش را در آغوش می‌گرفت و می‌خوابید. همیشه وقتی به خانه ما می‌آمد با همان سن و سال کمی که داشت ما را نصیحت می‌کرد و از اسلام و دین خدا می‌گفت. متأسفانه گذر زمان باعث شده ما خیلی از حرف‌ها و خاطراتش را از یاد ببریم.

نوشته‌های کهنه

این روزها بعد از ۳۳ سال چشم‌انتظاری داغ دلمان تازه شد. هر چند کسی به اندازه مادرمان در غم فراق برادرمان نسوخت و نساخت اما همه اهالی دورود و آنهایی که علی‌محمد را می‌شناختند او را دوست داشتند و این محبت را به ما منتقل می‌کردند. از برادرم وصیت‌نامه‌ای در دست نداریم اما بعد از تفحص و شناسایی برگه‌ای که درون کیفش بوده و میان پلاستیک پیچیده شده بود را پیدا کردند. بعد از ۳۳ سال در زیر خروارها خاک بودن به سختی می‌توان نام خودش، نام پدر و آدرس خانه را در آن برگه خواند. باقی نوشته‌ها هم مشخص نیست. فقط همان دو خط اول پیداست. مادرم شب و روز گریه می‌کرد تا از علی‌محمد تنها مشتی خاک برایش بیاورند. وقتی می‌خواستیم خبر را به مادر بدهیم نگران وضعیت جسمانی‌اش شدیم. دو روزی فکر کردیم. با خودمان گفتیم اگر خدای ناکرده از بین برود چه؟ خبر مهمی بود. برادرم، مادرمان را به خانه‌شان برد و از شب تا صبح با او صحبت کرد. در نهایت هم خبر پیدا شدن پیکر شهید را به مادر داد. خدا به مادرم صبری زینبی داد. برادرم بعد از سال‌ها آمد اما خیلی دوست داشت که گمنام باشد. زمانی که می‌خواست به جبهه برود گفت دوست دارم مزارم مانند مزار حضرت زهرا(س) گمنام باشد.

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «رستگاری در جزیره» و گفت‌وگو با نویسنده اثر

۲۴ روایت از یک فرمانده

علی شیرین

«رستگاری در جزیره» اثری است که در ژانر مستندنگاری تاریخ شفاهی دوران دفاع مقدس به زندگی یکی از چهره‌های شاخص دوران دفاع مقدس پرداخته است. این اثر ۴۰۰ صفحه‌ای تألیف محمدعلی آقامیرزایی نویسنده ادب پایداری و فعال رسانه‌ای به زندگی، رشادت‌ها و فعالیت‌های سردار کاظم نجفی رستگار از فرماندهان دوران دفاع مقدس پرداخته است. این کتاب از آنجا مورد توجه قرار می‌گیرد که روایتگر زندگی و مجاهدت‌های فرمانده شاخصی است که در دوران دفاع مقدس به نوعی خاص از مدیریت در جنگ معتقد بود و به خاطر همین نوع نگاه و خاص بودن حتی حاضر شد از سمت فرماندهی استعفا دهد و نهایتاً در کسوت یک سرباز به شهادت می‌رسد. محتوای این کتاب به عنوان اثری مادر و مبنایی می‌تواند به فیلم و حتی مجموعه تلویزیونی و رمان و داستان تبدیل شود، چراکه پر است از روایت‌های جذاب از زندگی و جنگ و حوادث دیگر آن سال‌ها!

نگارش این کتاب از اوایل تابستان ۹۱ آغاز شد، نویسنده برای واکاوی شخصیت و زوایای پنهان این فرمانده سراغ ۴۶ راوی رفته و نهایتاً با ۲۴ نفر موفق به مصاحبه شده است. البته برادر شهید رستگار بر این باور است که ناگفته‌های فراوانی هنوز باقی مانده و افراد زیادی هستند که درباره ابعاد شخصیتی این شهید سخن نگفته‌اند. هنوز این ناگفته‌ها به سلک قلم درنیامده و از دانستن و شنیدن آن، ما محرومیم.

روایت‌های زندگی، حضور در انقلاب و عرصه‌های مبارزات انقلابی، پیوند با جنگ و شرکت در حماسه نبعه، عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، سفر به سوریه و لبنان، تشکیل تیپ سیدالشهدا(ع) تهران، حماسه‌آفرینی در والفجرها، عملیات خیبر و... سرفصل‌های این کتاب هستند.

محمدعلی آقامیرزایی نویسنده کتاب، در پاسخ به این سؤال که چرا از تعداد نسبتاً زیادی راوی برای معرفی زندگی شخصیت کتابش بهره برده است می‌گوید: این یک اثر داستانی یا رمان نیست. یک کار پایه تاریخ شفاهی دفاع مقدس است، در این اثر به یک شخصیت بزرگ مانند شهید رستگار که به شدت مورد بی‌مهری قرار گرفته است، پرداخته‌ایم. این یک اثر مادر است که بعدها می‌تواند برای داستان‌نویسی، فیلمسازی، قصه و رمان مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین هدف من از نوشتن این کتاب، داستان‌پردازی نبود.

آقامیرزایی در ادامه می‌گوید: حداقل باید با ۵۰ نفر مصاحبه می‌گرفتم اما به‌رغم تلاشی که داشتم توانستم با ۲۴ نفر مصاحبه بگیریم. شتاب‌زدگی که در برخی قسمت‌های کتاب دیده می‌شود به همین دلیل است. بنده ۲۱ جلد کتاب نوشته‌ام و کتاب اردیبهشت من که زندگینامه داستانی است و درباره شهید کیانپور است از جذاب‌ترین لحظه یعنی لحظه شهادت شهید آغاز می‌شود اما در این اثر واقعاً قصدم داستان‌پردازی نبوده است و طبق اصول تاریخ شفاهی نوشته‌ام را تنظیم کرده‌ام.

> روایت‌های زندگی شهید رستگار، حضور در انقلاب و عرصه‌های مبارزات انقلابی، پیوند با جنگ و شرکت در حماسه نبعه، عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، سفر به سوریه و لبنان، تشکیل تیپ سیدالشهدا(ع) تهران، حماسه‌آفرینی در والفجرها، عملیات خیبر و... سرفصل‌های این کتاب هستند

این نویسنده در خصوص اینکه چه نکته‌ای در ذکر روایت‌ها برایش اصلیت داشته است؟ بیان می‌دارد: من در این کتاب با مستندات کار کرده‌ام و همه مصاحبه‌ها مستند هستند. طبق سیر تاریخ شفاهی، نباید به روایت‌ها دست زد بنابراین لحن راوی باید رعایت می‌شد. تا جایی که می‌شد حشو و زوائد گفت‌وگوها را کوتاه کردم اما در تمام مراحل کار، مستند بودن روایت‌ها برایم مهم بود زیرا قرار نبود شخصیت‌پردازی کنم.

وی می‌افزاید: می‌خواستم این کتاب به عنوان یک اثر مادر باشد. البته حشو و زوائد جزو اشکالات کار است که اگر ویراستاری توسط ناشر صورت می‌گرفت، این اشکال رفع می‌شد. امیدوارم در چاپ دوم کتاب، این موضوع در نظر گرفته شود. وی گویاسازی را از اختصاصات دیگر این اثر برشمرد و گفت: سعی کرده‌ام شخصیت‌های دخیل، گویاسازی شوند تا در داستان تأثیر بیشتری داشته باشند. کتاب رستگاری در جزیره توسط انتشارات شاهد به چاپ رسیده است. کتابی که می‌تواند به عنوان یک مرجع مادر، علاوه بر عموم مردم، مورد استفاده نویسندگان و پژوهشگران حوزه دفاع مقدس نیز قرار گیرد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۰۴

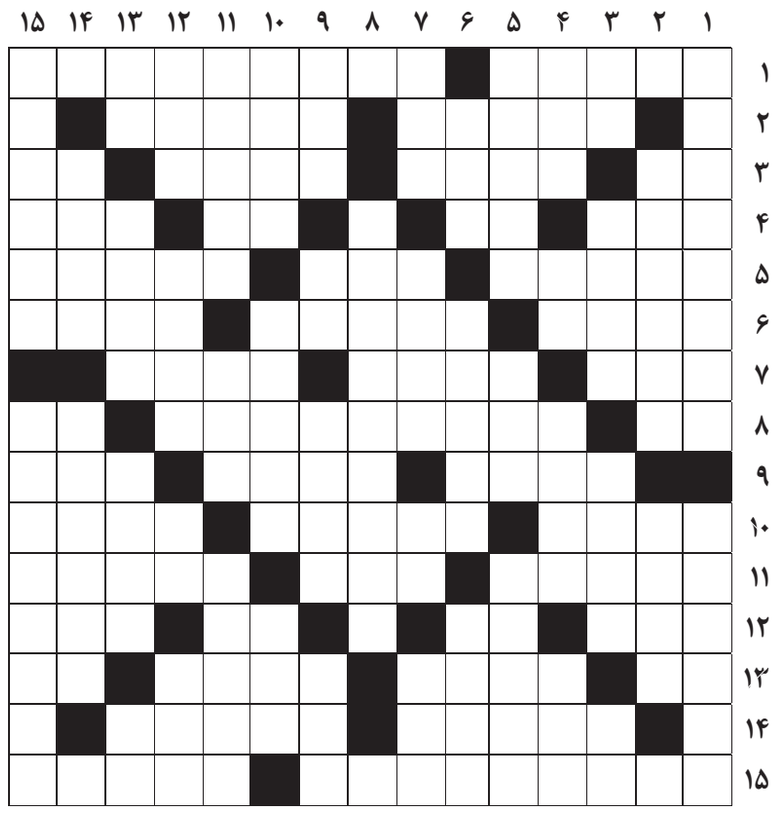

از راست به چپ

۱- باز شدن- بازیگری در فیلم و نمایش ■ ۲- نام دیگر حشره سیرسیرک- استخوانی در گوش داخلی ■ ۳- تیر پیکاندار- از شهدای کربلا- آدم قناعت‌پیشه- نام نویسنده سپید دندان ■ ۴- خیالی و واهی- به شمار آوردن- صورت- کاشف آبله ■ ۵- زیرکی- آلت بافندگی- تودهٔ ابر مانند ■ ۶- نام گلی از گل‌های بهاری- از فرآورده‌های نفتی- آموزگار ■ ۷- میدانی در تهران- از نخست‌وزیران هند- تیم فوتبالی در سوئیس ■ ۸- خط‌کش مهندسی- وزیر خردمند افراسیاب که به دست گودرز کشته شد- ویتامین جدولی ■ ۹- کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است- دیوار قلعه- نام هوملس، مدافع تیم ملی آلمان ■ ۱۰- گردنکشی- اکدش- شمشیرزن ■ ۱۱- قله‌ای در استان اردبیل- الفبای خوراکی- ثریا ■ ۱۲- پایتخت اتریش- غذای نذری- یازده- دودکش ■ ۱۳- همراه آشغال- بحر- عاشق- گیاه مرداب ■ ۱۴- پایتخت کشور افریقایی لسوتو- زمانی معادل ده قرن ■ ۱۵- انقلابی ضد ضحاک و پدر قارن و قباد- همراه کت

از بالا به پایین

۱- این میوه قدرت بی‌نظیری در سوزاندن و از بین بردن چربی‌ها دارد- نویسنده اتریشی خالق کتاب شطرنج‌باز ■ ۲- غذایی از اسفناج- شب ماندن در جایی ■ ۳- حرص و طمع- فرز- از ظروف آزمایشگاهی- ترک خفیف استخوان ■ ۴- پسوند صفت ساز- نور اندک- ظاهر و آشکار- نگهبان کودک ■ ۵- رشادت- تزویر- ناقص ■ ۶- زرنگ- رمزینه فرهنگستان- عصاره، افشره ■ ۷- بازداشتن- نو عروس هزار داماد- تاکسی پرظرفیت- رهبر کره شمالی ■ ۸- از گونه‌های ماهیان خاویاری ■ ۹- خاور- چه وقت- هر یک از بخش‌های تشکیل‌دهندهٔ قطار- آبادی بزرگ ■ ۱۰- کشاورز- فرزندِ فرزند- رد پا ■ ۱۱- چراغ دریایی- نوشابه قدیمی- جایزه تشویقی ■ ۱۲- یک چهارم- عموی پیامبر که در احد به شهادت رسید- فرمانده بدن- عنوانی اشرافی در انگلیس ■ ۱۳- حرف دهن کجی- جعل کننده- بهترین غذای طبیعت- خدای درویش ■ ۱۴- همکار جادو- دختر قیصر روم ■ ۱۵- از پرندگان- پسر گشتاسب در شاهنام

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

جدول کلمات متقاطع
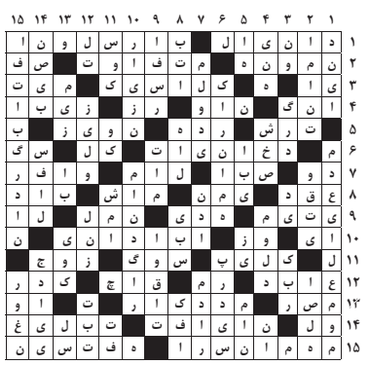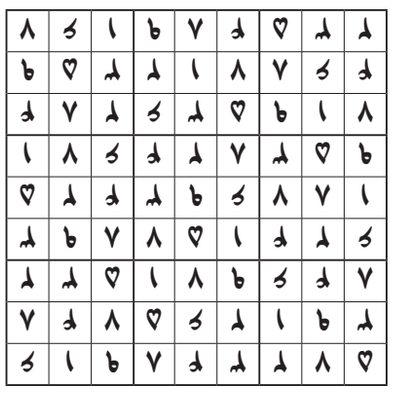
پاسخ جدول شماره ۵۶۰۳